



سیاسی

مامصلح مِلِّی مَدْرِنِی

پرونده سیر فکری روشنفکری ایرانی تا پیش از انقلاب اسلامی

سجاد کریمان مجد



اشاره:

برای شناخت روشنفکری و بررسی رویکرد فکری روشنفکران در ایران، باید محورهای فکری مشترک عمده فکری آنها را از لابه‌لای نوشته‌ها و گرایش‌های و عملکرد آنها پیدا نمود. آنچه مطالعه می‌کنید، بررسی نظر از برخی اختلافات موردی و یا مقتضیات تاریخی به رشته تحریر درآمده است.

روشنفکری در ایران را می‌توان در سه رویکرد خلاصه کرد: ملی‌گرایی، اصلاح‌طلبی دینی، غرب‌گرایی.

تفکر عموم روشنفکران ایرانی

تحت تأثیر این سه گرایش شکل گرفته است که البته کم و بیش، قبل از انقلاب و به تناسب فضای اجتماعی، هر کدام از این گرایش‌ها به نوعی بر دیگری غلبه پیدا کرده است. بررسی هر کدام از این گرایش‌ها خود، مقاله‌ای جداگانه را می‌طلبد. آنچه می‌خوانید خلاصه‌ای است از بررسی این سه گرایش عمده که قالب فکری روشنفکری ایرانی را شکل می‌دهد.

ملی‌گرایی

پس از فروپاشی قدرت وحدت بخش مسیحیت در اروپا، ناسیونالیسم پشتوانه قدرت‌های سیاسی در دوران قطع تعلق به کلیسا گشت؛ «ملت، قبل از این دوران مترادف با دیانت و به معتقدات دینی اطلاق می‌شد، ولی معنی جدید ملت مترادف با «Nation» شأن سیاسی دارد و مجموعه افرادی است که به حکومتی وفادارند»^۱

واژه ناسیونالیسم به دلیل اختلافات شاهزادگان محلی با کلیسای روم بر سر انتقال مالیات‌ها به واتیکان و به دلیل حمایت آن از قیام مارتین لوتر، با اصلاح‌طلبی reformism هم‌راد گشت. همچنین در آغاز خروج از قرون وسطی و اعلام استقلال در برابر کلیسا و تبدیل حکومت‌های سلطنتی به دموکراتیک، سکولاریسم تربیتی نیز با ناسیونالیسم اروپایی همراه و هم‌جهت شد. بنابر این ناسیونالیسم آموزش و پرورش را به خدمت درآورد. در این راستا به منظور گسترش احساسات ناسیونالیستی برنامه درسی فرانسه بارها در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ تجدید نظر شد و آموزش‌هایی که محتوای وظایف ملی در قبال اجتماع و خانواده بود، برای تدریس در دوره‌های ابتدایی و متوسطه تنظیم گردید. به طور کلی «ترویج و تبلیغ ناسیونالیسم در آغاز قرن بیستم، یکی از کارکردهای آموزش و پرورش رسمی شناخته می‌شود»^۲

مفهوم ناسیونالیسم در ایران اگرچه بسیار زیاد توسط روشنفکران به کار برده می‌شود، ولی دارای تبیین‌های گوناگون و گاه متضادی است که وقتی این تعبیرات مختلف به اسناد مربوط

به هویت فراماسونی یا وابستگی‌های سیاسی برخی از منادیان یا مروجان ناسیونالیسم ضمیمه گردد، تردیدی جدی نسبت به انگیزه ایشان فراهم می‌آورد. چه این که اولین بار فتحعلی آخوندزاده پس از دریافت درجه سرهنگی از دولت تزاری روس، هانف ناسیونالیسم می‌شود و البته تعریف تبلیغاتی او از ناسیونالیسم، منافاتی با سرپردگی نسبت به دولت متجاوززی که قفقاز را از ایران جدا ساخته ندارد، بلکه حتی مستلزم تمکین عموم مردم از روس است! چنان که در نمایشنامه‌های مختلف او خصوصاً «شش کمدی» منعکس شده است؛ محمد مددپور در کتاب تجدد و دین‌زدایی در فرهنگ و هنر منور الفکری ایران می‌نویسد: «او از اطاعت دولت روس صحبت می‌کند و از اینکه باید به شکرانه امنیتی که دولت روس به وجود آورده است، تابع نظام آن شد... و (باید) لیاقت پیدا کند برای نوکری، نوکری حکومت روس...»^۳ همچنین در دیدگاه ملکم خان، ناسیونالیسم به گونه‌ای تبیین می‌شود که نه با تقلید از ظواهر حیات غربی منافاتی دارد و نه

با تسلط اقتصادی کمپانی‌های خارجی بر ثروت ایران متعارض است: «ملل فرنگستان در ممالک خارجی هیچ کار و مقصدی ندارد، مگر ازدیاد آبادی و توسعه تجارت دنیا... باید اولیای دولت، راه آهن و عمل معادن و ترتیب بانک و جمیع کارها و بناهای عمومی را بلاتردید محول به کمپانی‌های خارجی نماید... دولت ایران هر قدر می‌تواند باید به کمپانی‌های خارجی امتیاز بدهد.»^۴ همچنین است تعریف ناسیونالیسم نزد دیگر دوستان روشنفکر انگلیسی زده که هرگز میان اعتقادات جهان وطنی انگلیسی با ملی‌گرایی و وطن دوستی ایرانی تعارض نمی‌دیده‌اند.

ناسیونالیسم ایرانی انعکاسی از

**ناسیونالیسم ایرانی
انعکاسی از ناسیونالیسم
کشورهای اروپایی،
خاصه آلمان بوده و
ناسیونالیسم غربی، خود
شکل استحاله یافته‌ای
از لیبرالیسم دوره
رنسانس است.**

ناسیونالیسم کشورهای اروپایی، خاصه آلمان بوده و ناسیونالیسم غربی، خود شکل استحاله یافته‌ای از لیبرالیسم دوره رنسانس است که داعیه‌اش بازگشت به ادبیات و آداب و رسوم و تمدن یونان باستان و روم باستان بود و فرار از سلطه فرهنگی - سیاسی کلیسا در قرون وسطی را در پناه بردن به ادبیات و مدنیت یونان و روم باستان جستجو؛ بنابراین ناسیونالیسم ایرانی نیز به شکل گرایش به آداب و رسوم قبل از اسلام و تمایل شدید به احیا و رجعت به تمدن ایران باستان ظهور کرد که نوعی ناسیونالیسم شاهنشاهی را اشاعه می‌داد.

با این حال، ویژگی دین ستیزی ناسیونالیسم و پتانسیل اسطوره ساز ارزش‌های ناسیونالیستی که از قرن ۱۵ - ۱۶ سبب اقبال متولیان رنسانس در ترویج و گسترش آن شد، برای مطرح شدن و رویارویی در برابر قدرت وحدت بخش و جذابیت‌های بلا منازع ادیان، همچنان نیاز مستمر تمدن سرمایه‌داری غرب است و مستلزم انتخاب گزینه‌ای مناسب به جای ناسیونالیسم می‌باشد؛ به طوری که این جانشین بتواند ضمن حفظ خصیصه قدرت شکنی دینی و توانمندی فرو ریختن شکوه ادیان، عوارض منفی ناسیونالیسم را هم نداشته باشد؛ عوارض منفی ناسیونالیسم عبارتند از: تعارض با تئوری دهکده جهانی، دامن زدن به مباحث بحران هویت، تشدید جنگ‌های نظامی و اطلاعاتی، تقویت ستیزهای نژادی، توسعه مقاومت‌ها

روشگاه علوم انسانی و مطالعات
مجله علوم انسانی





**گرچه همواره در نهضت‌های
تاریخی ایران، با تعبیرات
گوناگون، مردم خواستار
احیای دین محمدی ﷺ
گشته‌اند، ولی هرگز اصلاح،
تغییر یا تجدد دینی را
مطالبه ننمودند.**

بهرتر می‌تواند گسترش یابد و با سهولت بیشتری می‌تواند قلب و مغز ملت‌ها را به زنجیر بکشد. از هم اکنون پیش‌بینی می‌شود که فرهنگ موطن متولیان دهکده جهانی اقبال بیشتری برای پیروزی در این جنگ نابرابر فرهنگی خواهد داشت و در فقدان ناسیونالیسم، پلورالیسم، این اقبال را افزایش خواهد داد؛ چرا که قدرت دین ستیزی آن بیشتر و پیچیده تر و عوام فریبانه‌تر از ناسیونالیسم است. بدین ترتیب، گرچه حرکت غالب در جریان روشنفکری پس از انقلاب نیز در جهت توجیه پلورالیسم و دفاع از حقانیت قرائت‌های دینی و تئوری عصری شدن دین با توسل به مبانی هرمنوتیک و... است، اما اقداماتی نیز از سوی برخی دوستان روشنفکر صورت می‌گیرد که بر پای‌بندی به اصول و ارزش‌های ناسیونالیسم و ترویج ایده‌های ناسیونالیستی و تمایلات ایران‌گرایی و باستان‌گرایی تأکید می‌ورزد. به نظر می‌رسد این حرکت معکوس یا به دلیل ضعف استعداد این دوستان در دریافت اشارات آموزگار فرهنگی است و یا ناشی از عمق عشق به وطن و شاید هم ناشی از شدت دشمنی ایشان نسبت به چیز دیگری باشد!!

اصلاح طلبی

شاید در نگاه اول، گرایش اصلاح‌طلبی متأثر از آشنایی روشنفکران ایرانی با ادبیات رفورمیسم اروپا باشد و تاریخچه نهضت اصلاح دین اروپا به طور مؤثر و گسترده‌ای در نوشته‌ها و گفته‌های آنها مورد استناد قرار بگیرد،

ولی نکته مهم این است که اصلاح‌طلبی و تجدد دینی در ایران با نهضت رفورمیست قرن شانزدهم اروپا تفاوت ماهوی دارد. زیرا به خلاف اروپا، رفورمیسم در ایران خواسته بومی و مطالبه خود جوش مردم نیست، بلکه به عنوان پیش قراول مدرنیته، یک ضرورت فرهنگی است که توسط روشنفکران به مردم تلقین و تحمیل شده است. ملت اروپا آگاهانه خواهان تقویت جنبه‌های دینی کلیسا بودند و از دنیازدگی و آموزش نامه فروشی و ثروت پرستی ارباب کلیسا افسرده گشته و از عقل ناپذیری آموزه‌های «تثلیث» و «خدای مرده» ناامید شده و از صومعه‌های جدال خیز و علم زدا و کهنه پرست نیز به جان آمده بودند. اروپاییان نه به انگیزه انزوای دین از جامعه یا تبعید مسیح از سیاست، بلکه صرفاً به منظور تحقق واقعیت دین عیسوی خواستار رفورمیسم شده بودند؛ اما مردم ایران به دین و متولیان آن خوش بین بودند و این خوش‌بینی آنها بر مبنای وجود تفاوت‌های اساسی میان اسلام و مسیحیت، از توجیه منطقی کافی برخوردار بود؛ چرا که حداقل سه تفاوت اساسی میان اسلام و مسیحیت مشهود بوده است:

- الف) اختلاف در ماهیت حقیقی دین اسلام با ماهیت تحریفی دین مسیحیت
- ب) اختلاف در هویت اجتماعی روحانیت اسلام با هویت اجتماعی روحانیت مسیحیت
- ج) اختلاف در کیفیت تربیت مذهبی اسلام با کیفیت تربیت مذهبی مسیحیت

به عبارت دیگر، اجمالاً مسلمان ایرانی پذیرفته بود که اصول عقاید تحدی‌جو (مبارزطلب) و خردپسند اسلامی با تغذیه از منابع تحریف نشده و قابل اعتمادی چون کتاب و سنت، در کنار روحانیت عالم عامل، پا برجاست؛ روحانیتی که در راه ترویج دین و هدایت مردم، زحمات هزار ساله را متحمل شده و توانسته تربیت مذهبی را

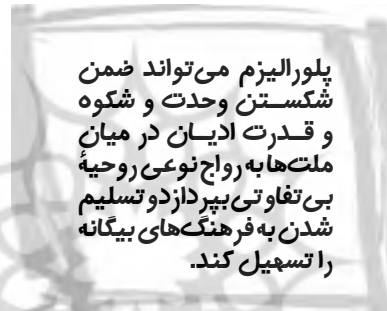
در برابر تهاجم فرهنگ‌ها و... پس با توجه به مقتضیات سیاست و مدیریت جهان پست مدرن، پلورالیسم به عنوان جانشینی مطمئن از سوی فلسفه سیاسی غرب پیشنهاد شد. پلورالیسم که خود از مبانی دموکراسی است، می‌تواند ضمن شکستن وحدت و شکوه و قدرت ادیان در میان ملت‌ها به رواج نوعی روحیه بی‌تفاوتی بپردازد و تسلیم شدن به فرهنگ‌های بیگانه را تسهیل کند. البته فرهنگی که از قدرت جذب بیشتر و استراتژی‌های پیشرفته‌تر و منابع مادی غنی‌تری برخوردار باشد، در فضایی که فاقد هرگونه مرزبندی فرهنگی باشد،

**رفورمیسم در ایران خواسته
بومی و مطالبه خود جوش
مردم نیست، بلکه به عنوان
پیش قراول مدرنیته، یک
ضرورت فرهنگی است که
توسط روشنفکران به مردم
تلقین و تحمیل شده است.**

مبتنی بر سه اصل پذیرش عقلانی، باور قلبی و وابستگی عاطفی تحقق بخشد؛ بنابراین چنین روحانیتی توانمندی اداره زندگی فردی - اجتماعی مردم را نیز بالقوه داراست و اگر ضعیفی هست، یا ناشی از پیرایه‌های اشرافی اموی، عباسی، صفوی یا قاجاری و خرافه‌های آداب و رسوم عامیانه ملی است، یا ناشی از کم کاری و سستی متدینان و روحانیان و یا ناشی از باز نبودن میدان اجتماع برای تجلی دین است.

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که گرچه همواره در نهضت‌های تاریخی ایران، با تعبیرات گوناگون، مردم خواستار احیای دین محمدی ﷺ گشته‌اند، ولی هرگز اصلاح، تغییر یا تجدید دینی را مطالبه نمودند. چون برای دین، ساختار منسجم و مستحکمی را باور داشته‌اند که مستغنی از اصلاح و تغییر است. زیرا این جامعه شرک الود است که نیازمند رجوع به دین پیراسته از زواید عصری است و همین امر سبب شده تا عمداً و در برخی موارد نادر، سهواً، میان احیای دین و اصلاح دین

در آثار و مکتوبات روشنفکری خلط تعریف صورت گیرد یا اینکه تفاوت مبانی این دو در میان عامه مردم شرح و تبیین نگردد؛ چه اینکه هم اکنون نیز تلاش چندانی برای تمیز میان داعیه روشنفکرزده «عصری شدن دین» با مطالبه دین خواهانه «دینی شدن عصر» صورت نمی‌گیرد و به عبارتی، میان اصلاح دین که مبتنی بر تغییر دین است براساس خط کش یافته‌های پذیرفته و خواسته‌های مشترک هر عصر و احیای دین که مبتنی بر تغییر یافته‌ها و تغییر خواسته‌های هر عصر براساس ترازوی



دین است، مزج و خلط رخ می‌دهد.

غرب‌گرایی

فرنگی مآبی از عوارض زودرس اصلاح‌طلبی روشنفکری بود که با مخالفت نسبتاً شدید و البته کم تأثیر اقشار گوناگون جامعه ایران، خصوصاً روحانیت و خانواده‌های متدین مواجه گشت. در عین حال، غالب سخنرانی‌ها و نوشته‌های روشنفکری حاوی ترغیب ملت به «اخذ بدون تصرف تمدن فرنگی» بنابر توصیه پدر معنوی روشنفکری سکولار «میرزا ملکم خان» بود. اکثریت جراید و حتی برخی از گویندگان مذهبی، نظیر سید جمال واعظ اصفهانی یا نصرالله ملک المتکلمین فریب سخنان روشنفکران را خورده و تحت تأثیر تبلیغات عوام‌فریبانه غرب‌زدگان با زبانی عامیانه، غرب‌گرایی را ناخواسته تبلیغ و غرب را ستایش و توجیه می‌نمودند؛ چه اینکه سیدجمال واعظ بر سر منبر می‌گفت و روزنامه «الجمال» متن سخنرانی‌های او را در اختیار غیر حاضران می‌گذاشت: «... ایها الناس! من مکرر خدمت شما عرض کرده‌ام، حالا هم عرض می‌کنم ما مردم ایران، جاهلیم. بدون معلم و مربی و استاد، هیچ کار ما درست نمی‌شود. به فرمایش



جناب پرنس ملکم خان، اگر ما خواسته باشیم یک کارخانه کبریت سازی تشکیل بدهیم، بدون معلم خارجی محال است. اگر خواسته باشیم یک کارخانه ریسمن سازی بسازیم، مسلماً محتاجیم به یک نفر معلم خارجی...»^۵

شعار عموم روشنفکران این بود که: «ایرانی باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس... بیاید ایران را برای یک انقلاب اخلاقی که ما را از انسان قرون وسطی به انسان قرن بیستم ترقی می‌دهد، مستعد کنیم.»^۶

البته فضاحت فرنگی مآبی تا حدی پیش رفته که برخی از روشنفکران، از جمله طالبوف، کسروی، جمال زاده و علی نوروژ (نویسنده جعفرخان از فرنگ آمده) و دیگران نیز تحت فشار مخالفت‌های اجتماعی به نقد نیم بند غرب‌گرایی می‌پرداختند.

ولی جدی‌ترین مخالفت‌ها علیه فرنگی مآبی و ترویج خلق و خوی غربی توسط متولیان اخلاق دینی و عالمان بیدار، که نگران به خطر افتادن اخلاق مردم و تحت‌الشعاع قرار گرفتن ارزش‌های اخلاقی گشته بودند، ابراز گردید. چنان که روزنامه «جریده نجف» می‌نویسد:

«اخلاق اروپا در مملکت ما شیوع یافته و اخلاق عمومی ملت را بالطبع فاسد نموده و اکابر مملکت از سوء عاقبت این مطلب اندیشناک‌اند.»^۷

بدین ترتیب، وجود شواهد فراوان از مکتوبات، مقالات، سخنرانی‌ها و... در زمینه مخالفت با غرب‌گرایی، مبین این واقعیت است که تقریباً غرب‌گرایی با ظهور غرب ستیزی در میان اقلیت مختلف مردم مقارن گشته است و این دو قلوب متضاد، به خلاف اینکه

یکی (غرب‌گرایی) به طور کامل حوزه تعلیم و تربیت را تحت سیطره گرفت، ولی دیگری (غرب ستیزی) هرگز اجازه ورود به آن را در هیچ یک از سطوح و مراتب نیافت، با فاصله اندکی پا به عرصه وجود اجتماعی در ایران نهاده اند.

البته لازم به ذکر است که در مقابل غرب‌گرایی مسلط بر تعلیم و تربیت ایران، مجامع مذهبی، علاوه بر ابراز نگرانی از رواج اخلاقیات غربی توسط مدارس جدید و تحریم یا طرد این مدارس در ادبیات روزنامه‌ای و در خطابه‌ها، به نوعی مبارزه مثبت نیز دست زدند و آن عبارت بود از تلاش برای حفظ آموزش و پرورش سنتی

جدی‌ترین مخالفت‌ها علیه فرنگی مآبی و ترویج خلق و خوی غربی توسط متولیان اخلاق دینی و عالمان بیدار، که نگران به خطر افتادن اخلاق مردم و تحت‌الشعاع قرار گرفتن ارزش‌های اخلاقی گشته بودند، ابراز گردید.

فاز یکصد و ده ساله، یعنی حدود یک قرن پس از تأسیس اولین مدرسه جدید توسط مسیونرهای مسیحی - آمریکایی در ارومیه، مدارس اسلامی تأسیس شد که نخستین آنها با عنوان «جامعه تعلیمات اسلامی» بعد از شهریور ۱۳۲۰ به دست «شیخ عباسعلی اسلامی» بنا گردید و سپس گسترش یافت.

مجامع مذهبی با رویکرد جدیدی به مبارزه اثباتی با غرب‌گرایی پرداختند که طی آن، تربیت نسلی تحصیل کرده و دین باور را وجهه همت خود قرار دادند. طی ۳۰ سال، مدارس اسلامی با استقبال متدینین روبرو شد و تعداد آن به ۱۸۰ مدرسه در سطح کشور رسید. البته وجهه مذهبی و تلاش‌های مؤسسان این مدارس، همچنین تأیید آیت‌ا... بروجردی، موجبات استقبال از این حرکت را به دنبال آورد و در نتیجه، فرزندان خانواده‌های متدین با علوم جدید آشنا شدند و نسلی از فارغ التحصیلان متدین به مراکز علمی و در نهایت به سوی مسؤولیت‌های مهم گسیل گشتند.^۸

منابع:

۱. داوری اردکانی، رضا، ۱۳۶۵، ناسیونالیسم و انقلاب، ص ۱۱.
۲. کیانی‌نژاد، عذرا، ۱۳۷۵، بررسی جریان‌های فکری مؤثر در سیر تکوین نظام آموزش و پرورش رسمی ایران، ص ۲۸.
۳. مددپور، محمد، ۱۳۷۳، تجدد و دین‌زدایی در فرهنگ و هنر منورالفکری ایران، ص ۲۸۳.
۴. همان، ص ۲۹۷.
۵. نجفی، موسی، ۱۳۷۷، اندیشه دینی و سکولاریزم، ص ۱۲۹.
۶. مددپور، محمد، ۱۳۷۳، تجدد و دین‌زدایی در فرهنگ و هنر منورالفکری ایران، ص ۲۹۸ - ۲۹۹.
۷. جریده نجف، ۱۳۲۸، سال اول، شماره ۴، ص ۱ - ۳.
۸. علم الهدی، جمیله، نقش جریان روشنفکری در ارکان تعلیم و تربیت جدید در ایران، ص ۱۶۴.

که البته در برابر حریف بیگانه خود - مدارس جدید - توان چندانی نداشت و حمایت از آن به طبقه محروم و کمی هم به طبقه متوسط جامعه مربوط می‌شد. ترویج روضه خوانی و مجالس و عظ و سخنرانی و تلاش در سرو سامان بخشیدن به آموزش طلاب دینی و افزایش نهادهای تربیت دینی، نظیر هیأت‌های مذهبی، دوره‌های قرآن و... نیز در راستای غرب‌ستیزی و تلاش برای حفظ اخلاق دینی از سوی دیانت‌طلبان صورت گرفت تا بالاخره با یک تأخیر

